

قیام اخباریه علیہ اجتهاد

پیدایش اخباریگری

و تجربه نمی‌تواند آنها را ثابت کند، سبب گردید که او در نهایت ادله عقلی توحید و اثبات صانع را بی اعتبار شمارد، و به مناقشه و معارضه با آن ادله بپردازد!

البته باید دانست که فرق و تباین میان اندیشه اخباریگری و فلسفه حسی بسیار است، چرا که:
اولاً: فلسفه حسی اروپا حامل پیام بی اعتباری عقیده به مبدأ و معاد و مسأله الطبیعه است و به کفر و الحاد می انجامد. حال آنکه شیوه اخباریگری هرگز چنین نیست که به انکار خالق و حقایق غیر احساسی منتهی گردد. بلکه آنان بدین امور عمیقاً اعتقاد داشته و معتقد بوده اند که تبیین و شناخت کامل و واقعی مسائل غیر حسی از طریق عقل امکان پذیر نیست و برای اثبات و اعتقاد به آنها باید فقط گوش به کلام وحی سپرد و چشم به دهان معصوم دوخت.

در آغاز قرن یازدهم هجری، مقارن ایامی که اندیشه حس گرایی و تجربه در محافل علمی اروپا طرح شده و پامی گرفت، شیوهای به نام «اخباریگری» در صحنه مباحث علمی و فقهی اسلامی عرض اندام کرد.

مکتب حس گرایی یا فلسفه حسی به وسیله جان لاک (م ۱۷۰۴ م) و دیوید هیوم (م ۱۷۷۶م) در محافل فلسفی اروپا راه یافت و سبب شد که گروهی از دانشمندان و فلاسفه غرب حجیت و اعتبار عقل را در مسائل علمی انکار کنند و تجربه و حس را، تنها راه قابل اعتماد برای کشف و حل مسائل علمی و واقعیتهای هستی بشناسند.

بنیانگذار مکتب اخباریگری و طرح کننده اصلی آن در محافل علمی اسلامی، دانشمندی است به نام علامه میرزا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۲۳ تا ۱۰۳۶ ه. ق) که تقریباً صد سال قبل از جان لاک (م ۱۷۰۴ م) زندگی را بدرود گفته، و با فرنیسیس بیکن (م ۱۶۲۶ م)، که دانشمندان، او را زمینساز فلسفه حسی اروپا می دانند، معاصر بوده است.

به عقیده برخی از بزرگان پیدایش اخباریگری در عالم اسلام، بازتاب و انعکاسی از پیدایش فلسفه حسی در اروپا بوده است. زیرا بازگشت و منتهای هر دو مکتب- اخباریگری و فلسفه حسی- به یک چیز است و آن ملغای کردن و باطل شناختن همه احکام عقلی غیر مستند به حس می باشد. و نیز نتیجهای که از این دو مکتب حاصل شد، نزدیک به هم است، زیرا حرکت استرآبادی علیه دریافتهای عقلی و شناختهایی که حس

* مورخان وفات او را به اختلاف در سالهای ۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱ و ۱۰۳۶ یاد کرده اند.

بزرگ اندیشمند عالم اسلام آیه الله شهید مرتضی مطهری در کتاب ده گفتار ص ۷۰ می گوید: «ویادم هست در تابستان سال ۱۳۲۲ شمسی که به بروجرود رفته بودم و آن وقت مرحوم آیه الله بروجرودی اعلی الله مقامه در بروجرود بودند و به قم نیامده بودند یک روز سخن از همین فکر اخباریین شد، ایشان در ضمن انتقادی از این فکر فرمودند: پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد. این را من آن وقت از ایشان شنیدم، بعد که به قم آمدند و درس اصول ایشان به این مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم دوباره این مطلب را از ایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند، الان نمی دانم که این فقط حدسی بود که ایشان ابراز می داشتند یا مدرکی داشتند، من خود تاکنون به مدرکی برخورد نکردم و بسیار بعید می دانم که این فکر حسی در آن وقت از غرب به شرق آمده باشد ولی از طرف دیگر ایشان هم بی مدرک سخن نمی گفتند، اکنون متأسفم که چرا از ایشان استفسار نکردم.»

واجماع نیز، بدان جهت بی‌اعتبار است که دلیلی بر اعتبار و حجیت آن در شریعت وجود ندارد و از بدعت‌هایی است که اهل سنت در برابر کتاب خدا و سنت رسول الله تراشیده‌اند. و عقل - آنگاه که دارای مبدأ حسی یا قریب به حس نباشد - کارایی نداشته و فاقد حجیت است، بدان جهت که نمی‌تواند فلسفه همه احکام و مصالح و مفاسد واقعی همه مسائل شرعی را درک کند.»

بیانی کوتاه در نقد بینش اخباریان

دلایلی که اخباریان بر عدم حجیت کتاب، اجماع و عقل اقامه کرده‌اند، دارای استحکام کافی نیست، بلکه بسیار ضربه‌پذیر است و با اندک آشنایی با روح فرهنگ و معارف اسلامی می‌توان به سستی ادله آنان پی برد.

«حجیت کتاب»: گاهی به اخبار و احادیث منقول از معصومین بیان‌کننده این مطلب است که در بسیاری از موارد امامان معصوم (ع) پیروان خود را به کتاب خدا ارجاع داده‌اند و برای درک حقایق و معارف دینی آنان را به ظاهر قرآن راهنمایی کرده‌اند، که در پایان این بحث به آن خواهیم پرداخت و این موارد خود دلیل بر حجیت قرآن برای همگان است و گرنه معصوم دیگران رابه آن ارجاع نمی‌داد.

«حجیت اجماع»: آنچه سبب شده که بنیانگذار شیوه اخباریگری اجماع را نپذیرد، دو عامل است:

الف - عدم درک صحیح او از اجماع مورد قبول در فقه امامیه.

ب - تعصب شدید او نسبت به عقاید اهل سنت و جماعت پیرامون اجماع و پیامدهای سیاسی و اعتقادی آن.

فقه‌های امامیه معتقدند که هر گاه مکلفی حکم مسأله‌ای را در کتاب و سنت نیافت، باید به اجماع (آرای فقها) نظر کند، اگر فقها در آن مسأله دارای نظریه و فتوای واحدی بودند، آن نظریه را بپذیرد و بکار گیرد.

زیرا اجماع و اتفاق نظر همه علما بر یک رای، حکایت‌کننده از قول و نظر معصوم (ع) است.

فقه‌های بزرگ امامیه - قدما و متأخرین و متأخر متأخرین - مانند: سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی، شیخ انصاری، شیخ نائینی، سید بروجردی اعلی الله مقامهم برای کاشفیت اجماع از قول و رای معصوم (ع) راهها و شیوه‌های مختلفی را پیموده‌اند. نگارنده آنها را به گونه‌ای مفصل در منبع سوم از منابع اجتهاد یاد آور شده و در شماره‌های آینده مجله مندرج خواهد شد.

زیرا نگارنده بر این عقیده است که اجماع محصل گاهی از اسباب اطمینان به صدور حکم از ناحیه معصوم (ع) است، مانند: قول لغوی به اینکه فلان لفظ برای فلان معنا وضع شده است. و گفتار رجالی به اینکه زید مورد وثوق و اطمینان است. و یا تراکم ظنون که گاهی موجب اطمینان می‌شوند. از سوی دیگر در میان مسائل فقهی حدود پانزده یا هفده مسأله است که بجز اجماع مدرک دیگری ندارند.

در هر حال اجماع مورد قبول امامیه اجماعی است که حاکی از رای معصوم (ع) باشد و این غیر از اجماعی است که علمای اهل سنت و جماعت بدان معتقدند. اگر چه لفظ اجماع در هر دو مذهب تشیع و تسنن بکار می‌رود، ولی از نظر معنا و محتوا کاملاً متمایز از یکدیگرند.

ولی مناسفانه این اشتراک لفظی سبب شده است که برخی - از جمله اخباریان - اجماع مورد قبول امامیه را با اجماع مورد قبول اهل سنت، خلط کرده و تمایزی میان موارد کاربرد آن قائل نشوند. و به دلیل اینکه اجماع اهل سنت را مقایسه با اصول مذهب و سنت پیامبر (ص) شناختنند به مبارزه بی‌چون و چرا با کلمه اجماع - هر چند در معنای دیگری بکار رفته باشد - برخیزند!

«حجیت عقل»: بینش علامه استرآبادی در باره

افراطها قرار گرفته و اعتدال اندیشه و بینش خود را از کف داده‌اند. و از بیم آن که مباد از جلو سقوط کنند، آنقدر عقب رفته‌اند که از پشت سقوط کرده‌اند! در هر حال شایسته است که تاریخچه پیدایش و بستر تداوم اخباریگری را مرحله به مرحله ورق زده و دنبال کنیم و به دقت آن را مورد ارزیابی و نقد قرار دهیم.

اخباریگری در مراحل آغازین شکل‌گیری

همانگونه که گفته شد، در آغاز قرن یازدهم هجری، علامه میرزا محمد امین استرآبادی موجی را علیه اجتهاد بوجود آورد.

او نخست کتابی به نام «الفوائد المدنیة»^{*} در مدینه منوره تألیف کرد، و در آن اجتهاد را در استنباط احکام شرعی حوادث واقع مورد انکار قرار داد. سپس به ترویج و تحکیم اندیشه‌های خود پرداخت. و اظهار داشت که: «تنها راه شناخت احکام شرعی، سنت و حدیث پیامبر (ص) و اهلبیت او (ع) است. و برای شناخت احکام شرعی و کشف آنها نمی‌توان به کتاب خدا و عقل و اجماع استناد جست، زیرا: قرآن در بردارنده مفاهیم عمیق و دشواری است و تنها پیامبر (ص) و اهل بیت معصوم او می‌توانند مستقیماً از آن بهره گیرند و استنباط حکم کنند. و اما دیگران چون مخاطب کلام وحی نبوده و بازبان قرآن آشنا نیستند، قدرت استنباط احکام شریعت را از قرآن ندارند، و بدین جهت قرآن برای غیر معصوم حجیت ندارد.

ثانیاً: فلاسفه حسی، عقل را در برابر تجربه تضعیف و متهم کردند، ولی اخباریان دارای انگیزه مذهبی بودند و عقل را در برابر شرع و وحی و کلام معصوم متهم و محکوم می‌دانستند. و بدین جهت امکان نداشت که آنان به تعارض با شرع برخیزند و مبدأ و معاد و ماوراءالطبیعه را انکار کنند!

بنابراین، علی‌رغم تقارن زمانی این دو نظریه- اخباریگری و فلسفه حسی- و مشابهت‌هایی که میان آنها به چشم می‌خورد، اگرچه ممکن است ارتباط سببی و مسببی میان آن دو را تداعی کند، ولی هیچ‌گونه دلیلی بر آن نیست.

عامل پیدایش اخباریگری

به نظر نگارنده، عامل اصلی پیدایش اخباریگری و حرکت ضد عقلی، افراطهای عقل‌گرایان (معتزله و پیروان آنان) و ضد آن یعنی اشاعره و جنگهای بدون حساب میان آنان بوده است. به تعبیر دیگر اخباریگری، بازتاب و عکس‌العمل عقل‌گرایی خشک و بی‌ضابطه معتزله و ضد عقل اشاعره و علت دیگر تدین بیش از اندازه ملا محمد امین استرآبادی بوده است که گمان می‌کرد طرفداری زیاد پیروان معتزله از عقل باعث کنار گذاشتن عناصر خاصه (احادیث) شناخت احکام شرعی حوادث واقع می‌شود، حال آنکه چنین نبوده است. پس به نظر ما فلسفه حسی و تجربی اروپا که در علوم، حجیت عقل را منکر شد، هیچ‌گونه نقشی در پدیدار شدن اخباریگری نداشته است.

اخباریان در صحنه مسائل علمی دستخوش

* این کتاب بدقت مورد مطالعه نگارنده قرار گرفت.

عقل نیز قابل قبول فقها نیست. زیرا به نظر فقهای امامیه، در موارد عدم دستیابی به کتاب، سنت و اجماع، چاره‌ای جز تمسک به دلیل عقلی نیست. چون بنا به تصریح روایات، عقل حجت خدا بر بندگان و حجت بندگان بر خداست، و همه شریعتها و مکاتب آسمانی حجیت عقل را پذیرفته‌اند.

علامه استرآبادی و پیروان او، ادراک حسن و قبح را برای عقل انکار نکرده‌اند، ولی با این وصف اطاعت از عقل را در تشخیص احکام شرع نکوهش کرده و جایز نشمرده‌اند!

بی‌اعتبار شمردن مطلق احکام عقلی چیزی است که با وجدان و روح بشر سازگار نیست. چگونه می‌توان، حکم عقل را در مسائل غیر حسی بطور مطلق بی‌اعتبار دانست! حال آنکه وجوب اطاعت بندگان از فرمان خدا و احکام شریعت، حکمی از احکام عقل است که نه مبدأ حسی دارد و نه مبدأ قریب به حس! و برآستی اگر این فرمان درونی، انسان را به اطاعت و ندارد، اگر هزاران فرمان از برون صادر شود، تأثیری نخواهد داشت، چرا که تشخیص نیست و آنجا که تشخیص و تمایز و ادراکی نباشد تکلیفی نیست و اگر هم اطاعتی بدون تشخیص و ادراک درونی صورت گیرد، ارزشی نخواهد داشت.

جایگاه عقل در آیات و روایات

روایات و آیات فراوانی در شریعت وجود دارد که جایگاه رفیع عقل را بیان کرده و لزوم اعتماد بر آن را روشن ساخته است.

الف- در قرآن، عقل و ادراک و اندیشه آدمی با تعبیر گوناگونی مدح شده و جایگاه اصلی آن تبیین گردیده است و آیات بسیار زیادی در قرآن بر این مطلب تصریح کرده است برای نمونه چند آیه ذکر می‌گردد:

* ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون (رعد/ ۵)

* ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (رعد/ ۳)

* ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب (زمر/ ۲۱)
آیاتی که در قرآن روی (عقل، فکر و اندیشه) انگشت گذارده و آنرا محور هدایت، ایمان و عبودیت و اطاعت قرار داده است حدود هشتاد آیه است. برای درک بیشتر جایگاه عقل در قرآن به المجمع المفهرس لالفاظ القرآن الکریم ذیل ماده‌های «عقل»، «فکر»، «لب»، «نظر»، «تدبر» و... مراجعه کنید.

ب- در اخبار و احادیث بسیاری نیز بر حجیت عقل تصریح شده است. بعنوان مثال: * «عن ابی الحسن (ع) حین سئل: فما الحجة علی الخلق الیوم قال: فقال: العقل یرفع به الصادق علی السله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه» (اصول کافی، کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۰).

شخصی از امام ابوالحسن (ع) پرسید: حجت خدا بر مردم چیست؟ امام در پاسخ فرمود: عقل. زیرا سخن راست را با عقل می‌توان تشخیص داد و تصدیق کرد و سخن دروغ را نیز با عقل می‌توان شناخت و تکذیب کرد.

* الامام الصادق (ع): «حجق الله علی العباد، النبی و الحجة فیما بین العباد و بین الله، العقل». (اصول کافی، کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۲).

امام صادق (ع) فرمود: حجت خدا بر مردم، پیامبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است.

* الامام کاظم (ع): «یا هشام ان لله علی الناس حجتین، حجة ظاهره و حجة باطنه، و اما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الاثمه، و اما الباطنه فالعقول».

امام کاظم (ع) به هشام فرمود: ای هشام همانا خداوند بر مردم دو حجت دارد. حجتی ظاهری و حجتی نهانی. حجت ظاهری، فرستادگان و پیامبران و امامان هستند و حجت باطنی و نهانی عقلهای نهفته شده در انسانها است.

البته سخن پیرامون احکام عقلی و محدوده شناخت و میزان رهیابی و روشنگری آن بسیار است. و

عقلی معنای خاص آن باشد. یعنی آنچه را عقل سلیم و عقل فطری خالی از شائبه‌های و همی و هوسهای نفسانی بطور واقعی درک می‌کند. در این صورت معنا ندارد که بگوییم دلیل نقلی بر دلیل عقلی ترجیح دارد. زیرا دلیل عقلی در این فرض عبارت است از درک واقعیت و شناخت حقیقت، و این همان حجت باطنی است و امکان ندارد که حجت باطنی با حجت ظاهری خداوند در تعارض باشند.

بلی این امکان هست که آنچه بعنوان حجت ظاهری به ما رسیده، ظاهراً با حجت باطنی در تعارض باشند، اما پس از تعمق تعارض برطرف می‌شود. و نیز این امکان وجود دارد که راه دستیابی به حجت ظاهری - کلام پیامبر (ص) و امام (ع) - قطعی نباشد که در این صورت اگر عقل فطری دارای حکم روشن و صریح بوده و با دلیل نقلی در تعارض باشند، حکم عقلی - به معنای خاص آن - بر دلیل نقلی ترجیح خواهد یافت.

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب گرانقدر حقائق‌الناضره (ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۹) به حجیت عقل فطری تصریح کرده و اظهار داشته است که حکم شرع مطابق حکم عقل فطری است و حکم عقل فطری مطابق حکم شرع است.

بنابراین، هرگاه عقل در مسأله‌ای دارای حکم قطعی باشد، آن حکم حجت است و از نظر شرعی دارای اعتبار می‌باشد. و این واقعیتی است که تمامی علما بدان پایبند هستند و اختلافی در آن نیست.

عقل یکی از ادله استنباط

در این رابطه، به اعتقاد بعضی، نخستین عالمی که تصریح کرد عقل یکی از ادله استنباط احکام شرعی است، مجتهد جوان و محقق فرزانه «ابن‌ادریس» (م ۵۹۸ ه. ق) در کتاب گرانمایه اش (سراثر، ص ۴) است، ولی آنچه که از برخی کتابهای

ما که دریافتهای عقلی را ارج می‌نهیم، معنایش این نیست که عقل را ملاک شناخت و دریافت همه حقایق آشکار و نهان بدانیم. بلکه اعتقاد داریم که حقایق در جهان هستی وجود دارد که عقل منتهای وحی نمی‌تواند بدانها دست یابد و آنها را شناسایی کند. در این گونه موارد، هرگاه عقل فلسفه حکمی رانیافت معنایش باطل بودن آن حکم نیست. بلکه نقطه نظر ما به آن روی دیگر این سکه است، یعنی معتقدیم که هرگاه عقل قدرت شناخت و درک واقعیتی را دارا باشد، شناخت و ادراک آن برای ما حجت است.

بنابراین نمی‌توان بطور مطلق منکر حجیت عقل شد و نور آن را نادیده گرفت و نیز نمی‌توان نور آن را مطلق دانست و تنهاراه شناخت حقایق و ملاکها و کشف واقعیتها را تعقل و تفکر صرف بشمار آورد.

عقل در مستقلات عقلی و شناخت ملاکهای قطعی و بدیهیات، بی‌تردید حجت است. و در مواردی که مسأله‌ای از بدیهیات نباشد ولی دلیل عقلی و نقلی معارض با حکم عقل وجود نداشته باشد، باز هم حکم عقل حجت است.

در مواردی که دو حکم عقلی باهم معارض باشند، هرگاه یکی از آن دو بوسیله دلیل نقلی تأیید شود بر دیگری ترجیح خواهد داشت.

در صورتی که دو دلیل نقلی باهم در تعارض باشند، هرگاه یکی از آن دو بوسیله دلیل عقلی تأیید شود آن دلیل نقلی رجحان خواهد یافت. در موردی که دلیل عقلی با دلیل نقلی در تعارض باشند، رجحان با دلیل نقلی معتبر است.

بعضی معتقدند که ترجیح دلیل نقلی بر دلیل عقلی در صورتی درست و قابل قبول است که مقصودمان از دلیل عقلی معنای عام آن باشد. یعنی آنچه را انسان بعنوان حکم عقل تلقی می‌کند و چه بسا در مواردی حکم عقل نباشد. و اما اگر مقصود از دلیل

چیزی است که حاصلی جز جمود فکری و انحطاط و ایستایی و اکتفا به ظاهر نصوص نداشته و ندارند.

ازمغان شیوه اخباریگری و پایبندی بی چون و چرا به آنچه بعنوان روایت نقل شده است، بسته شدن درهای اجتهاد می باشد که بزرگترین ضربه بر پیکر فقه اسلامی و حیات اجتماعی اسلام محسوب می گردد و می تواند فقه را به جایی بکشاند که در برابر رویدادهای نوین زندگی مادی و معنوی متکامل و متحول بشر بی پاسخ بماند.

عوامل گسترش و نفوذ اخباریگری

علامه ملا محمد امین استرآبادی، بنیان گذار مسلک اخباریگری، تلاش پیگیری را برای اثبات و گسترش بینش و نظریات و مسلک خود آغاز کرده بود و در نتیجه زمان زیادی نگذشت که مرام او گسترش چشمگیری یافت.

در عراق، بزرگانی که موقعیت اجتماعی فوق العاده ای داشتند، به مرام او پیوستند و شهر مقدس کربلا به صورت مرکز نشر اخباریگری درآمد و پایگاه اصلی طرفداران این نظریه بشمار می رفت.

در این روزگار، مجتهدان و فقهای که به مرام اخباریگری اعتقاد نداشتند در نظر مردم بی اعتبار و فاقد جایگاه اجتماعی بودند. و از سوی دیگر نحوه برخورد اخباریان با مجتهدان و فقها بسیار شدید و بدبینانه بود و آنان تمامی امکانات خود را برای ستیز با فقها بکار می گرفتند.

این جریان ادامه داشت و مرام اخباریگری همچنان روبه گسترش بود، تا آنکه شخصیتی چون استاد کل «وحید بهبهانی» (۱۱۷۳-۱۲۰۵ ه ق) در صحنه مباحثات علمی ظاهر گشت. با روی کار آمدن او در کربلا، اجتماع اخباریان در تمام شهرهای عراق به تفرقه گرایید و شیرازه تشکیلات آنان از هم پاشید.

فقهی مانند سرائر و مختلف الشیعه بدست می آید این است که بزرگ مجتهد و نوآور جهان تشیع ابن جنید (م ۳۸۱ ه ق) نخستین کسی است که عقل را یکی از منابع اجتهاد و استنباط قرار داده و در مقام استنباط احکام شرعی حوادث واقعه به ادله عقلی تمسک نموده است و پس از او مجتهد جوان نوپرداز ابن ادریس و بعد از او مرحوم محقق علی الاطلاق، صاحب شرایع (م ۶۷۶) در کتاب گرانسنگش معتبر (ص ۷۰) و سپس شهید اول، جمال الدین محمد بن مکی (م ۷۸۶ ه ق) می باشد. پس از آنان، دیگر عالمان یکی پس از دیگری این مطلب را پذیرفته و بدان تصریح داشته اند. در مباحث آینده (منبع چهارم از منابع اجتهاد) بدین موضوع خواهیم پرداخت و مشخص خواهیم کرد که آیا عقل در عرض کتاب و سنت و اجماع است، یا در طول ادله استنباط قرار دارد.

جایگاه اخبار در مسلک اخباریگری

چنانکه تبیین شد، منابع استنباط احکام و راه شناخت آن در نزد فقهای امامیه عبارت است از: کتاب، سنت، اجماع و عقل. ولی در نزد علامه محمد امین استرآبادی و پیروان او تنها راه شناخت احکام شرعی، سنت است که همان اخبار احادیث معصومین (ع) است، آنهم اخبار و احادیثی که در چهار کتاب معتبر شیعه «کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار» و برخی از کتب دیگر نقل شده است.

پایبندی مخصوص این گروه به اخبار و روایات، سبب شد که آنان را «اخباری» بنامند.

اخباریان، فرقی میان اخبار صحیح و ضعیف و شاذ- که مورد عمل اصحاب قرار نگرفته- و مشهور- که مورد عمل آنها قرار گرفته است- و روایات مرسل و مسند و بین نص و ظاهر و متواتر و خبر واحد نگذاشته اند. اخباریان، در مقابل خبر، گویا احساساتی شده، همه ملاکها و معیارها را کنار نهاده و از دست داده اند! و این

اجتهاد پیدا کردند. بدین جهت درمباحث اجتهادی و اصولی آنها پیشقدم بودند، بطوری که در اواخر قرن دوم، برخی از علمای آنان کتابهایی در این زمینه تصنیف نمودند، مثل:

* علامه ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (م ۱۸۲ هـ.ق).
* محمدبن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی (م ۲۰۴).

* علامه محمدبن حسن شیبانی (۱۸۲/۱۳۲ یا ۱۸۹).
درحالی که علمای امامیه در این روزگار تألیفی بدین منظور نداشتند و در اوایل قرن چهارم یعنی اواخر غیبت صغری در صدد این کار برآمدند و عالمان بزرگی چون:

* ابو محمد حسن بن علی، معروف به ابن عقیل، عمانی
* ابومنصور صرام نیشابوری.
بدین مهم همت گماشتند و کتابهای «المستمسک بحبل آل الرسول» و «بیان الدین فی الاصول» و «ابطال القیاس» در این زمان تدوین یافت.

* ابوعلی محمدبن احمد کاتب اسکافی، معروف به ابن جنید، در این زمینه کتاب «تهذیب الشریعه فی احکام الشریعه» را نوشت. این کتاب دارای بیست جزء بود که خود او آن را مختصر کرد و نام «المختصر الاحمدی للفقهاء المحمدی» را بر آن نهاد.

* علامه محمدبن احمد، معروف به ابن داود (۳۶۸م) کتاب دیگری در این زمینه تدوین کرد.*

در هر حال، پیشقدمی اهل سنت در وادی اجتهاد، این ذهنیت باطل را در میان اخباریان بوجود آورد که: اجتهاد پدیده‌ای است که اهل سنت آن را بنیان نهادند تا خود را از مراجعه به احادیث معصومین بی نیاز گردانند. و به تعبیر دیگر، اهل سنت به جهت دوری از اهل بیت رسول خدا (ص) چاره‌ای جز اجتهاد نداشتند تا

عوامل پیدایش اخباریگری و گرایش به آن

پدیده های اجتماعی و فکری و فرهنگی، همچون هر پدیده دیگر دارای زمینه‌ها و علل وجودی مشخص است که با توجه و تحلیل و بررسی این زمینه‌ها و عوامل پیدایش آن، می‌توان تا اندازه‌ای ماهیت و ویژگیهای پدیده‌ها را شناسایی کرد و ابعاد مختلف آن را بهتر شناخت.

بدین جهت ما برخی از علل و عوامل فکری و اجتماعی پدیده اخباریگری را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- برداشت غیر صحیح اخباریها از اجتهاد

ذهنیت و برداشت غیر علمی و غیر واقعی اخباریان از اجتهاد، سبب شد که آنها گمان کنند اجتهاد موجب متروک شدن نصوص دینی و عناصر خاصه اخبار و احادیث می‌باشد.

از آنجا که اخباریان در اصول و اجتهاد عناصر مشترک تمیق نداشتند چنین پنداشتند که بکارگیری اجتهاد و اصول در شناخت احکام سبب می‌شود تا عناصر خاصه، ماهیت خود را از دست بدهد و تبدیل به عناصر مشترک شود. درحالی که مجتهدان معتقد بودند که بکارگیری اجتهاد و اصول فقهی در استنباط احکام شرعی و موضوعات و حوادث واقعه، همان بازگرداندن فروع تازه به اصول پایه است و هرگز از چهار چوب عناصر خاصه خارج نبوده و نخواهد بود. و هر کدام نیز مرحله‌ای در شناخت احکام بحساب می‌آیند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

۲- پیشقدمی اهل سنت در اجتهاد

قبل از اینکه شیعه به اجتهاد نیازمند شود جامعه اهل سنت به دلیل دوری نمودن از ائمه معصومین (ع) برای دستیابی به حکم موضوعات و حوادث واقعه نیاز به

* برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به همین سلسله مقالات در شماره سوم و دهم همین نشریه.

فقه به گونه مباحث اصول فقه ترتیب داده شده است.
 * الاصول الاصلیه، از علامه عبدالله الحسینی
 الغروی (م ۱۲۴۲ هـ ق) که گفته‌اند این کتاب، بهترین
 کتابی است که در اصول فقه نگاشته شده است.
 * الفصول المهمه فی اصول الائمة، از علامه محمد
 بن الحسن العاملی، که مشتمل بر قواعد کلیه اصول
 می‌باشد.

و ثالثاً- اگر جامعه اهل سنت قبل از امامیه قدم
 در وادی اجتهاد گذاردند، دلیل نخواهد بود که
 امامیه شیوه اجتهاد خود را از آنان اقتباس یا تقلید
 کرده و اجتهاد از اهل سنت به امامیه سرایت کرده
 باشد. بلکه اجتهاد یک واقعیت و ضرورت است که حیات
 اجتماعی و تداوم و جاودانگی یک مجموعه قوانین بدان
 بستگی دارد. اهل سنت به این علت که دستشان از
 علوم اهل بیت (ع) کوتاه بود این نیاز را زودتر از امامیه
 احساس کردند، البته این احساس زودرس، دلیل رشد و
 کمال آنان نبوده و نیست، بلکه ضرورت زمان چنین
 اقتضایی را برای آنان داشته است، و نیز اینکه امامیه
 دیرتر از آنان به مسأله اجتهاد اندیشیده‌اند، دلیل عدم
 تکامل و عقبماندگی آنان نبوده است، زیرا امامیه با
 داشتن نص و روایات معصومین در زمان حضور ائمه (ع)
 نیازی به اجتهاد نداشته است تا بدان روی آورد. بلکه آن
 زمان که دست شیعه از دامان امام (ع) ظاهراً کوتاه گردید
 و شیعه مأمور شد که برای یافتن احکام حوادث واقعه به
 احادیث و منابع رجوع کند، اجتهاد ضرورت یافت.

گفتار علامه اعرجی

فقیه بزرگ و اصولی عظیم مرحوم سید محسن
 اعرجی کاظمی (م ۱۲۲۷) سخنی در زمینه موضوع یاد
 شده دارد که دارای سندیت است. او در کتاب گرانمایه
 و ارزشمندش «وسائل الشیعه الی احکام الشریعه»
 می‌گوید:

«اهل سنت قبل از امامیه به علم اصول و قواعد

فقر علمی و کمبود منابع فقهی خود را جبران کنند.
 ولی شیعه با داشتن روایات معصومین نیازی به اجتهاد
 نداشته است و اگر بعدها اجتهاد در شیعه راه یافته،
 درحقیقت از مرام اهل سنت تأثیر پذیرفته است و
 همچنانکه اجتهاد اهل سنت بی مورد و باطل بوده،
 اجتهاد امامیه نیز محکوم به بطلان و عدم جواز است و
 آنان را از احادیث اهل بیت دور می‌کند!

این ذهنیت اخباریان نیز بی پایه است. زیرا:
 اولاً- در زمان ائمه معصومین (ع) بعضی از صحابه
 ایشان در زمینه مباحث اصولی کتابهایی را تألیف
 نمودند، مانند:

* ابومحمد هشام بن حکم کوفی شیبانی (م ۱۹۹
 هـ ق) که از اصحاب امام صادق (ع) بود و در «مباحث
 الفاظ» جزوای را تدوین کرد.

* یونس بن عبدالرحمن موسی آل یسقطین، از
 اصحاب امام رضا (ع)، پیرامون مسائل باب «تعادل
 و ترجیح» کتابی تألیف کرد.

* فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، از اصحاب امام
 رضا و امام هادی (علیهما السلام)، که در باب «اجتماع
 امرونی» مباحثی را تدوین کرد.

* ابو سهل اسماعیل بن نوبختی، از اصحاب امام
 ابو محمد الحسن العسکری (ع)، که در رابطه با «عام و
 خاص» مطالبی را به رشته تحریر درآورد.

* حسن بن موسی نوبختی، که پیرامون «حجیت
 خبر واحد» جزوای را فراهم آورد.

ثانیاً- بذرافشانی قواعد اصولی و مطالب
 اجتهادی نخست توسط امام باقر (ع) و سپس امام
 صادق (ع) صورت گرفت. بدین گونه که آن بزرگواران،
 قواعد یاد شده را بر اصحاب خود املاء می‌کردند و
 بعدها اصحاب توانستند آن قواعد را گردآوری کرده و
 بصورت مجموعه‌هایی درآورند. مانند:

* اصول آل الرسول، از علامه محمد هاشم موسوی
 خوانساری (م ۱۳۱۸ هـ ق) در این کتاب احادیث قواعد

احساس دست دهد. و معنای تتابع زمانی این دو احساس، تقلید یا تأثیر احساس اول از احساس دوم نیست. بلکه هر احساسی بر اساس نیازی جداگانه است و ربطی به یکدیگر ندارد.

علم اصول هیچگاه از نظر زمانی با علم فقه (به معنای اصطلاحی فعلی آن که بعد از هجرت رسول خدا به مدینه پدیدار شد) فاصله نداشته. بلکه فقه زمینه پیدایش اصول بوده است، همانگونه که علم فقه فاصله زمانی با علم حدیث نداشته و علم فقه در دامان علم حدیث پرورش یافته است.

ارتباط علم اصول با علم فقه تا بدان پایه است که اصول را اصول فقه نامیدمانند و گفته‌اند نسبت میان اصول و فقه همانند نسبت میان منطق و فلسفه است. و نیز گفته‌اند که علم اصول و ابحاث اجتهادی همانند اساس و پایه‌های علم فقه است. و بدین جهت در تعریف علم فقه گفته‌اند: فقه عبارت است از علم به احکام شرعی فرعی از راه ادله و منابع تفصیلی آن.

اجتهاد، یک نیاز اجتماعی و تاریخی

مسئله ضرورت اجتهاد چیزی نیست که اختصاص به مسائل فقهی اسلامی داشته باشد. بلکه همه قوانینی که در رابطه با جوامع بشری و مناسبات انسانی وزندگی اجتماعی انسان وضع شده است در صورتی قابل تداوم و اجرا خواهد بود که همگام با تطور و تحول مظاهر زندگی و تکامل جلوه‌های آن قوانین نیز گسترش یابد و در هر مقطع نوین پاسخی مناسب داشته باشد. البته در مورد قوانین بشری باید گفت که چون بشر محدود است همواره قوانینی را که جعل می‌کند، دارای محدودیت زمانی است و با تغییر زمان معمولاً اصل قانون تغییر می‌کند، البته مواردی را می‌توان یافت که اصل قانون ثابت و فروع و مصادیق آن در حال تغییر و تطور باشد.

اجتهادی و عناصر مشترک، نیازمند شدند، زیرا از ائمه هدی (ع) بی‌بهره بودند. و تنها منبع مورد استفاده آنان کتاب و سنت رسول الله (ص) بود که استفاده از آن دو نیز برایشان به راحتی میسر نبود، زیرا که قرآن در بردارنده مفاهیم کلی بود و سنت رسول الله (ص) به جهت گذشت زمان و دوری از عصر صحابه در حالهای از ابهامها قرار داشت که می‌بایست بوسیله اجتهاد راه را در هر دو بعد برای خود باز کنند. و اما امامیه با دسترسی داشتن به صاحبان شریعت و امامان (ع) در تنگنا و مضیق قرار نگرفتند و مسائل و نیازهای خود را شفاهاً از امامان خود می‌پرسیدند.

وضع بدین منوال ادامه داشت تا زمان غیبت کبرا که اندک اندک نیاز به اجتهاد و علم اصول در میان امامیه نیز احساس شد و قدمای از فقیهان، مانند: ابن عقیل عمانی، ابن جنید اسکافی، سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابی الصلاح، ابی المکارم، ابن ادریس و فاضلین - محقق و علامه - و شهیدین - جمال الدین و زین الدین - در زمینه مباحث اجتهادی کتابهایی را تألیف کردند و این شیوه تاکنون نیز ادامه دارد.

نیاز امامیه به اجتهاد در عصر غیبت، یک نیاز واقعی و ضروری و غیر قابل اجتناب است. آیا ما می‌توانیم به بهانه اینکه اهل سنت قبل از ما به اجتهاد رو آورده‌اند، برای اینکه بر چسب تقلید نخوریم از اجتهاد دست برداریم؟! با اینکه در حقیقت ما پیرو آنها (در قواعد اجتهادی و ابحاث اصولی) نبوده و نیستیم.» کوتاه سخن اینکه اجتهاد دارای طبیعت و خصلت مذهب اهل سنت نیست. بلکه یک ضرورت و یک نیاز است که برخی زودتر بدان محتاج شده و برخی دیرتر. و هیچکدام تابع دیگری نبوده است - احساس تشنگی در انسان سالم یک احساس صادق است که ممکن است فردی زودتر از دیگری بدنش به آب نیاز پیدا کند و به او احساس تشنگی دست دهد و به فردی دیرتر این

داشته است.

پس اصل نیاز به اجتهاد در همه زمانها حتی زمان رسول خدا (ص) که زمان تشریح بود وجود داشت و نیازمندی زودتر اهل سنت به آن بدین معنی نیست که اندیشه اجتهاد و علم اصول از آن کسی است که زودتر به آن نیاز پیدا نمود.

۳- رواج بی‌رویه مباحث عقلی

وفلسفی در بین اصحاب امامیه

سومین عامل پیدایش اندیشه اخباریگری، شیوع بی‌رویه مباحث فلسفی و عقلی در میان اصحاب امامیه است، تا بدانجا که برخی مباحث عقلی و فلسفی را اصل قرار داده و آنچه از روایات که با مبانی فلسفی و عقلی آنان تناسب و توافق نداشت طرح می‌کردند و یا آن را تأویل می‌نمودند!

معمولاً هر افراط، تفریطی را به دنبال دارد و به عبارت دیگر تفرط عکس‌العمل و بازتاب افراط است. از این رو افراط در عقل‌گرایی سرانجام به تفریط اخباریگری کشیده شد.

کلام محدث جزائری

محدث جلیل‌القدر مرحوم سید نعمت‌الله جزائری (۱۰۵۰/۱ - ۱۱۱۲) در کتاب انوار نعمانیة (ج ۳، ص ۱۲۹) در این زمینه سخنی دارد که شاهدی است بر مدعای ما، زیرا او می‌گوید: بیشتر اصحاب پیامبران، از کسانی پیروی نموده‌اند که اهل قیاس و رأی و فلسفه بوده‌اند و بر عقول و استدلالهای عقلی خود تکیه می‌کرده‌اند و بیانات پیامبران را که مطابق با عقول آنان نبوده است نمی‌پذیرفته‌اند. کما اینکه نقل شده، زمانی که حضرت عیسی (ع) افلاطون را دعوت به پذیرش دین آسمانی کرد افلاطون نپذیرفت و گفت دین برای آنان است که از نظر عقل ضعیفند نه برای من و امثال من که

مثل قوانین ریاضی و فیزیک و شیمی و چه بسا برخی از قوانین اجتماعی.

و اما قوانین فقهی اسلام، که قوانینی جاودان، ثابت و غیرقابل تغییر است، طبیعتاً دارای کلیت و جامعیت است و اگر هم به ظاهر دارای کلیت نباشد، باید با اجتهاد، ملاک آن را بطور کلی و جامع‌شناسایی کرد تا به‌نگام تغییر یافتن موضوع خاص و پدید آمدن موضوعات و موارد نوین و مسائل مستحدث، فقه اسلامی دارای پاسخی قانع‌کننده و صحیح باشد. و در برابر رخ دادهای نوین بی‌پاسخ نماند. و از صحنه حیات اجتماعی بیرون نرود. و این چیزی است که تنها از طریق اجتهاد مداوم میسر است و بس. زیرا تاریخ انسان و جامعه بشری چون رودی همواره در تغییر و گسترش است و به تناسب آن باید قوانین اجتماعی نیز در حال گسترش باشد. و بر مصادیق نوین منطبق گردد. این است که می‌گوییم اجتهاد یک نیاز اجتماعی و تاریخی است. و این نیاز در مقاطع مختلف تاریخی دارای نوسان بوده و هست.

در زمان شیخ بزرگ کلینی (م ۳۲۸/۹ هـ) و پدر بزرگوار شیخ صدوق عالم بزرگ علی‌بن‌بابویه (م ۳۲۸/۹ هـ) که در عصر غیبت صغرا بود و نیز در روزگار نخستین مرجع تقلید ابن‌قولویه (م ۳۶۸ هـ) که در اوائل غیبت کبرا بود، نیاز به اجتهاد در حدی قرار داشته و رشد و شکوفایی ابحاث اجتهادی و اصول به تناسب همان نیاز بوده است. در حالی که می‌بینیم در عصر پیشوای عالی قدر شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ) و سید شریف مرتضی (م ۴۳۶ هـ) و مرجع بزرگ طایفه شیخ طوسی (م ۴۶۱ هـ) این نیاز بیشتر و به تناسب آن ابحاث اجتهادی نیز از درخشش بیشتری برخوردار بوده است. و نیز می‌بینیم در زمان مجتهد جوان و بیگانه روزگار ابن‌ادریس (م ۵۹۸ هـ) و آیه‌الله‌علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) و شهید اول (م ۷۸۶ هـ) و محقق صاحب شرایع الاسلام (م ۶۷۶ هـ) و محقق ثانی (م ۹۴۰ هـ) و... این نیاز رو به تزاید بوده و به تناسب آن علم اصول نیز شکوفائی و گسترش روزافزون

نیازی به شناخت از طریق پیامبران ندارند!*

وسپس دلیل نقلی را بعنوان مؤید ذکر می‌کردند. واصل ومدار ومحور برای آنان دلیل عقلی بود! سپس محدث جزایری وارد بحث می‌شود و می‌گوید: ای کسانی که عقل را ملاک قرار داده‌اید! آیا مقصود شما از عقل عقول عامه و عامه عقول است، یعنی دلیل عقلی دلیلی است که همه عقلا آن را پذیرفته باشند یا مقصود از دلیل عقلی این است که هر مستدلی عقل خودش آن را پذیرفته باشد.

اما اگر مقصود شما معنای اول باشد پس باید بدانید که هیچ دلیل عقلی تاکنون نیامده است که مورد قبول و اتفاق و اذعان همه عقلاء باشد. کما اینکه گروهی از محققان اعتراف کرده‌اند که هیچ یک از ادله عقلی بر

آری اصحاب ما از چنین کسانی پیروی نمودماند، و اگر چه به ظاهر سخن آنها را نمی‌گفته‌اند و اظهار بی‌نیازی از مکتب وحی را نمی‌کرده‌اند ولی در عمل چنین می‌کرده‌اند، زیرا گفته‌اند: هر گاه دلیل عقلی با دلیل نقلی ناسازگار باشد، یا دلیل نقلی را طرح می‌کنیم و کنار می‌گذاریم و یا آنرا به دلیل عقلی توجیه می‌کنیم و باز می‌گردانیم. و به دنبال این بینش می‌بینیم که اصحاب، در مسائل اصول مطالبی را پذیرفته‌اند که دلایل نقلی خلاف آنها می‌گوید. مانند نظریه «نفسی احباط در عمل» که برای آن دلایلی آورده‌اند که حتی ظن آور نیست تا چه رسد به علم! ولی ما انشاءالله در کتاب انوار القیامة احباط را (که عبارت است از موازنه و مقایسه بین اعمال و اسقاط متقابلین و باقیماندن مقدار زاید) اثبات خواهیم کرد، به نحوی که کمترین ابهام باقی نماند.

نمونه دیگر عقل‌گرایی اصحاب، عبارت است از نظریه آنان پیرامون «سهوالنبی» که آن را انکار کرده‌اند و گفته‌اند پیامبر (ص) حتی در نماز هم سهو نداشته است. زیرا اگر سهو در نماز امکان داشته باشد سهو در بیان احکام را در مورد او محتمل است. پس می‌بینید که اصحاب سهو در نماز را جایز شمرده‌اند، در حالی که دلایل زیادی از احادیث وجود دارد که سهو النبوی را در نماز اثبات کرده است* و در آنها تعلیل شده که سهو پیامبر در نماز رحمت بر امت است. تا آنکه در نماز سهو می‌کنند مورد ملامت و سرزنش دیگران قرار نمی‌گیرند...

مرحوم جزایری به مطالب خود ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: آنان- اصولیین- مسائل فروع را مبتنی به استحسانات عقلی دانسته و آنچه مطابق با استحسان عقلی بود می‌گرفتند و آنچه مطابق نبود قبول نمی‌کردند. و هر گاه می‌خواستند به مقتضای دلیل نقلی عمل کنند، ابتدا دلایل عقلی آنها یاد آور می‌شدند

* این حکایت درست به نظر نمی‌رسد. زیرا ولادت افلاطون (پلاطون) به سال ۴۳۰ و وفات او به سال ۳۴۸ و یا ۳۴۷ قبل از میلاد بوده است. بلی، بعضی از محدثان این داستان را به جالینوس نسبت داده‌اند. زیرا ولادت او به سال ۲۳۱ بعد از میلاد بوده است و امکان چنین برخوردی میان او و حضرت مسیح (ع) یا پیروان او وجود داشته است. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به قاموس الاعلام (ج ۲، ص ۱۰۰۴ و ج ۳، ص ۱۷۵۶) و نیز کتاب مطرح‌الانظار (ج ۱، ص ۲۱۲ و ۳۲۰). ولی در هر حال اعتماد بر این گونه داستانها، آنهم در مثل این گونه مسائل جای شگفتی دارد!

* احادیثی که مرحوم جزایری به آنها اشاره کرده است قابل اعتماد نیست زیرا:

۱- شاذ و مخالف با اجماع و اتفاق امامیه، بلکه مخالف با ضرورت مذهب است.

۲- موافق مذهب عامه است.

۳- با آیات قرآن مخالف است.

۴- با اخبار صحیح سازش ندارد.

۵- اگر سهو بر پیامبر جایز باشد هیچ یک از اقوال و افعال نبی نمی‌تواند اطمینان آور باشد. و جای تعجب دارد که چگونه مرحوم جزایری بر اخباری تکیه کرده که حمل بر تقیه شده است و از سوی دیگر اخبار صحیحی را که دلالت دارد بر نفس سهو از پیامبر و موافق دلایل عقل است مورد اعراض قرار داده و بدان اعتماد نکرده است! و عجیبتر از کلام مرحوم جزایری، کلام شیخ صدوق است که فرمود: «اول درجه الغلو نفسی السهو عن النبوی» و چه زیبا پاسخ گفت به کلام صدوق آن کس که گفت: «اول درجه انکار النبوة اثبات السهو علی النبوی (ص)».

۴- پیروی از استدلال علمای اهل سنت

یکی دیگر از عوامل پیدایش اندیشه اخباریگری، تکیه کردن بعضی از بزرگان امامیه در مباحث اصولی به مطالب علمای اهل سنت است. مانند: ابن ابی عقیل عمانی، ابن جنید اسکافی، علامه حلی، شهید اول و دوم، که در ابحاث اصولی گاه به استدلالهای تمسک جستماند که آن استدلالها قبلاً در کلمات بزرگان اهل سنت مانند: عضدی و ابن حاجب وجود داشته است. گویا این مطلب برای اخباریان سنگین آمده است و گمان کردهاند که اگر دلیل از مخالفین مذهب امامیه باشد، هرگز قابل اعتماد نیست و همواره محکوم است.

کلام علامه استرآبادی

علامه ملا محمد امین استرآبادی در کتاب الفوائد المدنیة (ص ۳۰) سخنی دارد که مطلب فوق را تأیید می کند. او بعنوان اعتراض به امامیه که به استدلالهای اصولی و عقلی اهل سنت استناد جستماند، می گوید: «نخستین کسانی که از راه امامان غفلت ورزیدند و به ابحاث اجتهادی و اصولی مبتنی بر افکار و استدلالهای عقلی که در میان عامه رواج داشت روی آورده و بر آنها تکیه و اعتماد نمودند به عقیده من محمد بن احمد بن جنید و حسن ابن ابی عقیل می باشند...»

و نیز ملا محمد امین استرآبادی، چون شیخ مفید را عامل مهمی در نشر افکار و اندیشه های اصولی می شناسد، در مقام انکار شیوه او می گوید: «از آنجا که شیخ مفید در حضور شاگردانش، نسبت به تصانیف آن دو اظهار خوش بینی می کرد، شیوه آن دو در بین

• گویا برهان برای خود محدث جزایری تبیین نشده است و گمان می کنند که هر برهانی که برای ایشان تمام نشده برای هیچکس دیگر هم تمام نیست! و برآستی اگر این کلام محدث جزایری پذیرفته شود و همه ادله عقلی در زمینه اثبات واجب از اعتبار ساقط شود پس به چه دلیل می توان صانع و خالق را ثابت کرد و یا شناخت؟!»

اثبات واجب تمام نشده است. زیرا همه آن ادله مبتنی بر بطلان تسلسل است و برهان بطلان تسلسل تمام نیست!

اما اگر مقصود معنای دوم باشد، پس تکفیر حکما و زنداقه و تفسیق معتزله و اشاعره و طعن بر مخالفین نباید جایز باشد. زیرا هر کدام از آنان همان راهی را رفتماند که بدان رسیدماند و دلیل عقلی بر آن داشتماند. پس چون به وظیفه خود عمل کرده ماند، خطا نرفته اند! بنابراین نه معنای اول می تواند درست باشد و نه معنای دوم.

محدث جزایری می گوید: «ممکن است از ما سؤال شود که آیا شما هیچ دلیل عقلی را قبول ندارید؟ ما در پاسخ خواهیم گفت: دلیل عقلی بر سه قسم است:

قسم اول- دلیل عقلی بدیهی که هیچ چیزی با آن در تعارض نباشد مثل الواحد نصف الاثنین و چیزی که در وضوح و بدهت مساوی آن باشد: مانند ریاضیات (۴=۲×۲).

قسم دوم- دلیل عقلی که دلیل نقلی با آن در تعارض باشد، ولی یک دلیل نقلی دیگر با آن موافق باشد. در این صورت همانند صورت اول دلیل عقلی مقدم بر دلیل نقلی می شود. ولی نه از باب این که دلیل عقلی، عقلی است. بلکه از باب این که در چنین مواردی در حقیقت تعارضی میان دو دلیل نقلی است و ما آن دلیل نقلی را ترجیح می دهیم که همواره با دلیل عقلی است.

قسم سوم- دلیل عقلی ای که بایک دلیل نقلی در تعارض باشد. بدون اینکه دلیل نقلی دیگر دلیل عقلی را همراهی کند. در این صورت ترجیح با دلیل نقلی است و باید دلیل عقلی طرح شود. زیرا امامان از اعتماد بر عقول در شناخت احکام نهی فرمودماند، به دلیل اینکه عقول قدرت کشف همه ملاکها و شناخت فلسفه احکام را ندارند و...»

معصوم (ع) عمل کرده‌ام، هر جا نصی بود بدان عمل می‌کردم و هر جا نصی نبود احتیاط می‌کردم. آیا هیچ عاقلی احتمال می‌دهد که خداوند چنین بسنده‌ای را ملامت کند و به دوزخ ببرد و عذاب نماید! و از سوی دیگر بنده‌ای که به روایات اعتنایی نداشته و احادیث را به بهانه‌های مختلف کنار می‌گذاشته و بدانها عمل نمی‌کرده است (یعنی اصولی) به بهشت برسد، حاشا و کلا!».

مرحوم شیخ اعظم انصاری، این گفتار محدث جزایری را در کتاب رسائل، مبحث برائت و احتیاط نقل کرده است، و همانگونه که خود شاهد هستید، ظاهر این گفتار زیبا و فریبنده است، در حالی که اگر عمل بر طبق هر روایتی - صحیح و ناصحیح - مورد نظر باشد، لازمه آن تسلیم مطلق در برابر ابهامها و جهل‌ها و حرکت کور گورانه در مسیر عبودیت و عبادت است. بلی، اگر بر راستی گفتار و نظر امام معصوم (ع) از روایتی بطور یقین احراز شود، بی‌تردید باید در برابر آن تسلیم بود و هر گونه خود رأیی را کنار گذارد، که اصولیین نیز بی‌چون و چرا این مطلب را قبول دارند. اما سخن اخباریان چیزی جز این است، آنها می‌گویند تا اسم روایت و حدیث را شنیدی دستهایت را به علامت تسلیم بالا ببر، چشم‌هایت را ببند، اندیشه‌ات را از اندیشیدن باز بدار و دستت را در دست راوی بگذار و هرگز نپرس که آیا راوی کیست و روایت چیست! و البته بدیهی است که چنین بینشی خطاست و قابل پذیرش نیست!

۶- نفوذ بعضی اصطلاحات

اهل سنت در اصول شیعه

یکی دیگر از عوامل پیدایش اندیشه اخباریگری، راه یافتن بعضی از اصطلاحات اصولی اهل سنت در مباحث اصولی امامیه است. این اصطلاحات اگر چه تنها از نظر ظاهر شبیه یکدیگر بوده و از نظر محتوا و معنا

متأخرین اصحاب ما رواج یافت». و نیز چون علامه حلی را پیرو آنان در اباحت اجتهادی می‌داند بعنوان اعتراض به او می‌گوید: این روش و شیوه اوج گرفت تا آنکه نوبت به علامه رسید و او بسیاری از قواعد اصولی و اجتهادی معمول در میان عامه را پذیرفت و سپس شهید اول و دوم از او پیروی نموده‌اند....

و این گفته نیز از اوست که «اسلام دومرتبه خراب شد. اولین بار در سقیفه بنی ساعده و دومین بار در زمان علامه حلی که مطالب اصولی عامه را در میان اصحاب امامیه رواج داد!»

البته، مؤسس شیوه اخباریگری حق دارد که این گونه به چهره‌های درخشان و بزرگان اصولی حمله کند. زیرا او در مقام بحث و اندیشه قدرت استدلال آنان را می‌شناخت، و با چنین حملاتی قصد داشت تا قدرت و استحکام کلام آنان را تحت الشعاع احساسات مذهبی توده‌ها قرار دهد. چون همین افکار اجتهادی و اصولی پیشینیان بود که در زمان استاد کل وحید بهبهانی ظاهر گشت و بنیان و اندیشه‌های اخباریگری را ویران ساخت.

۵- گفتار عوام‌پسندان اخباریها

پنجمین عامل از عوامل گسترش سریع اخباریگری، لحن عوام‌پسند آنان بود. زیرا منطقی اخباریان این بود که ما فقط و فقط گوش به فرمان معصوم و احادیث و روایات آنان هستیم. و سخنی غیر از سخن معصوم نمی‌گوییم و نمی‌پذیریم و عمل نمی‌کنیم. و شکی نیست با این شیوه در پیشگاه خداوند مسئول نخواهیم بود.

مرحوم سید نعمت‌الله جزایری در این زمینه می‌گوید: «اگر در روز قیامت بنده‌ای از بندگان خدا را (یعنی اخباری) در پای میزان الهی حاضر کنند و از او بپرسند توجه کردی؟ و او بگوید من به دستورات امامان

علمای امامیه راه یافت، درحالی که ما نیازی بدان نداشتیم و می‌توانستیم چون پیشینیان بدون داشتن این دانش نو ظهور به احکام شرعی دست یابیم.»

در رد این توهم اخباریان باید گفت: مبدأ اجتهاد و خاستگاه آن مدینه و در زمان رسول خدا^(ع) بوده است و بکارگیری اجتهاد برای شناخت احکام از راه منابع و پایه‌های شرعی آن، در عصر امامان^(ع) وجود داشته است. واصحاب ایشان هر گاه برای مسأله‌ای نص خاصی از کتاب و سنت در اختیار نداشته‌اند اجتهاد می‌کرده‌اند و شیوه آنان مورد تأیید امامان^(ع) نیز بوده است. و ما برای اثبات این مطلب (در دهمین شماره همین نشریه) ۹ دلیل آوردیم که نشان می‌دهد، در زمان ائمه نیز اجتهاد به شکلی وجود داشته است، اگر چه با وجود امام و امکان مراجعه به ایشان نیاز به اجتهاد در حد وسیع و گسترده نبوده است. ولی این به معنای عدم وجود و عدم جواز اجتهاد در آن دوران نبوده و نیست.

آیا اجتهاد یک بدعت است؟!

با توجه به اینکه اخباریان، علم اصول و مباحث اجتهادی را یک پدیده نو ظهور در عالم اسلام و فقه اسلامی می‌شناختند و هیچ سابقه تاریخی برای آن قائل نبودند، بدیهی است که در نهایت آن را بدعت می‌دانستند و عامل انحراف فقه اسلامی و جامعه شیعی معرفی می‌کردند. و می‌گفتند که قبل از قرن چهارم - اواخر غیبت صغرا - اصحاب امامیه برای شناخت احکام شریعت علمی به نام علم اصول نمی‌شناختند، و آنها فقط به عناصر خاصه - روایات و احادیث - مراجعه می‌کردند، و ما هم اگر بخواهیم راه درست برویم باید تنها به همان عناصر خاصه که روایات معصومین^(ع) باشد اکتفا کنیم و شیوه‌های جدیدی را ابداع و ایجاد ننماییم. هر جا که روایت و حدیث وجود نداشت در (شبهات تحریمیة) احتیاط را پیشه گیریم، زیرا روایت می‌گوید: «اخوک دینک فاحتط لدینک».

و کاربرد کاملاً با هم فرق داشته‌اند، ولی شباهت ظاهر این عناوین و اصطلاحات سبب شد تا کسانی را که دارای تعمق و تبصر و شناخت کافی نبودند به شبهه وادارد و گمان کنند که اندیشه‌های عامه در مکتب امامیه نفوذ یافته است.

یکی از این اصطلاحات عبارت است از اصطلاح «اجتهاد» که مادرهمین نشریه (شماره هشتم) به تفاوت معنا و کاربرد آن در مذهب امامیه و مذهب عامه اشاره کرده‌ایم. ولی چون علامه محمدامین استرآبادی و پیروان او تحول جوهری و واقعی در مدلول اصطلاحی واژه اجتهاد را نیافته بودند، گمان کردند که جهت‌گیری شیعه در بحث‌های اصولی و قواعد اجتهادی، همان جهت‌گیری اندیشه‌های اصولی و اجتهادی اهل سنت است.

نظر اخباریان در باره سابقه

تاریخی علم اصول و اجتهاد

استاد کل وحید پهبهانی در کتاب ارزشمندی «الاجتهاد والاخبار» می‌گوید:

«پیروان مسلک اخباریگری معتقدند که علم اصول و اجتهاد دارای سابقه تاریخی نیست، و ریشه در عصر امامان معصوم^(ع) ندارد. و می‌توان یقین حاصل کرد که قدمای اصحاب امامیه و اهل روایت و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند از مسائل اصولی و اجتهادی اطلاعی نداشته‌اند، تنها چیزی که در دست آنها بود، روایاتی بوده است که برطبق آن عمل می‌کرده‌اند، و هرگز روایتی نقل نشده است که امامان^(ع) آنان را از عمل برطبق روایات منع کرده باشند و یا آنان را به اجتهاد فرا خوانده باشند. بلکه بعکس روایاتی داریم که امامان این شیوه اصحاب را تفریر کرده و آنان را از عمل برطبق استحسانات عقلی نهی نموده‌اند. و این شیوه نیکو ادامه داشته است تا زمان ابن‌ابی‌عقیل و ابن‌جنید اسکافی ولی پس از آن، این علم - اجتهاد و اباحت اصولی - در میان

گوش بسته قبول کرد و آن را قول معصوم و امام دانست!

ظاهر کلام اخبار بین عوام فریب است و شدت تسلیم و اخلاص آنان را در برابر روایات بیان می‌دارد، ولی باطن این ادعا خلاف آن ظاهر است. چرا که پذیرفتن هر سخن از هر شخص بعنوان کلام معصوم نشانه سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی در شناخت رأی امام و تشخیص احکام واقعی است که در نهایت موجب خواهد شد رأی صادر شده از ناحیه غیر امام و آراء فاسده و خلاف احکام الهی به امامان نسبت داده شود. و چه خطایی بالاتر از این!!

فقه‌های شیعه، در مقام استخراج احکام شرعی برای مسائل مستحدث و حوادث واقعه، نوعاً به احادیث صحیح و موثق اعتماد می‌نمایند. (صحیح یعنی روایتی که راوی آن امامی و عادل باشد و موثق یعنی روایتی که راوی آن غیر امامی و عادل و مورد وثوق باشد).

تاریخ پیدایش علم رجال

علم رجال، از نیمه قرن دوم هجری مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و از همان زمان کتابهایی در رابطه با آن تألیف گردید.

از جمله عالمان بزرگی چون: شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی، شهید ثانی، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، صاحب حدائق و... در این زمینه کتابهای ارزنده‌ای را تألیف کردند. در دوره‌های بعد نیز کتابهایی چون: تمییم امل الامل، نجوم السماء، فوائد الرضویه، الکنی و الالقاب، تنقیح المقال، اعیان الشیعه، اعلام الشیعه و... به رشته تحریر درآمد.

علم رجال واقعی است که نه تنها شیعه، بلکه جامعه اهل سنت نیز بدان توجه داشته و بر اساس معیارها و بینش‌های خاص خود کتابهایی را در این زمینه فراهم آورده‌اند. راه معقول و صحیح برای شناخت

رد و نقد این نظریه اخباریان از آنچه قبلاً گفته شد آشکار است، زیرا وقتی ثابت کردیم که اجتهاد در زمان خود امامان (ع) در حدی هر چند محدود وجود داشته است، بنابراین کسی نمی‌تواند اجتهاد را امری نوظهور بداند. و وقتی دلیل آوردیم که ائمه (ع) شیوه اجتهاد صحیح را امضا کرده‌اند، نوبت به این نمی‌رسد که کسی آن را بدعت و عامل انحراف تلقی کند. و اگر می‌بینیم چنانچه اجتهاد در حد وسیع و گسترده‌ای در آن دوران وجود نداشته است به دلیل ممنوعیت و حرمت و عدم جواز آن نبوده بلکه نیازی به گستردگی به آن احساس نمی‌شده و ضرورتی نداشته است. و فقها و اهل حدیث به مقدار نیاز و ضرورت اجتهاد می‌کردند و عمل آنان هم مورد تأیید بوده است و نیز این مطلب سبب نمی‌شود که بکارگیری اجتهاد در حد وسیع بهنگام ضرورت ممنوع باشد، بلکه بعکس، وجود اجتهاد در عصر امامان و امضای مشروعیت آن، راه را برای اجتهاد در حد نیاز و ضرورت باز می‌کند و آن را تجویز می‌نماید.

جایگاه علم رجال در مسلک اخباریگری

بیشتر اخباریان معتقدند که برای شناخت احکام از عناصر خاصه (روایات)، نیازی به علم رجال نیست. گمان اینکه در کتاب‌الاجتهاد و الاخبار از ملامحمد امین نقل شده که دانشن احوال رجال حدیث و شرح حال راویان هیچگاه مورد نیاز نبوده و نیست. زیرا صدور تمام احادیث از امامان (ع) قطعی و مسلم است و نیازی به ملاحظه کردن سند روایات نداریم...!

بی‌پایه بودن این ادعای اخباریان واضح‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد، زیرا با توجه به وجود راویان غیرعادل و مغرض و دروغگو و جاعل که برای مخدوش کردن حقایق همواره دست به جعل حدیث می‌زدند، چگونه می‌توان هر حدیثی را چشم و

بزرگ کلینی (م ۳۲۸/۹)، که شیوه و روش آنان استاد روش امامان بوده و در بیان فقه متکی بر احادیث بوده‌اند، و نیز فقهاء اوایل زمان غیبت کبرا را ذکر می‌کند. چون ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه (م ۳۶۸) و ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱) و امثال آنان به نظر استرآبادی روش و شیوه اخباریگری داشته‌اند.

در کتاب فوائد رجالی شیخ اعظم شیخ مرتضی انصاری (خطی به قلم آقای محمد باقر مراغه‌ای به سال ۱۲۷۳) از ملا محمد امین استرآبادی نقل شده که گفت: هرگاه گروهی از اخباریها به حکمی (در مساله‌ای) فتوا دهند مانند صدوقین و کلینی و شیخ و ما مطابق آن نصی (از کتاب و سنت) نیابیم آن فتوی برای حاصل شدن قطع عادی به بودن نص معتبر نزد آنان حجت و معتبر است.

در اینجا از سخنان او بدست می‌آید که همه علما و بزرگان زمان غیبت صغرا و اوائل غیبت کبرا را اخباری می‌دانست.

به عقیده استرآبادی از اواخر قرن چهارم هجری در میان علمای امامیه انحرافی پدید آمد که سبب شد ریشه‌های اخباریگری تزلزل یابد و شیوه نیکوی پیشینیان متروک گردد.

او معتقد است کسانی که در این انحراف تاریخی شرکت داشته‌اند عبارتند از:

- * مجتهدواندیشمند فرزانه ابوعلی ابن جنید (م ۳۸۱)
- * دانشمند یگانه ابوعبدالله محمد بن محمد (بن نعمان) معروف به شیخ مفید (م ۴۱۳)
- * فقیه ژرف‌نگر، مرجع بزرگ شیعه، علم‌الهدی سید مرتضی (م ۴۳۶)

* شیخ الطائفه، مجتهد فرزانه، شیخ طوسی (م ۴۶۰) به نظر اخباریان این بزرگان کسانیند که شیوه اجتهاد را ابداع کردند و روش اهل سنت را در مذهب

قطعی الصدور بودن روایات از معصومین همین است که قبل از هر چیز صداقت و امانت‌داری راوی مورد بررسی قرار گیرد. و پس از کسب اطمینان و بدست آوردن عدالت و صداقت راوی به مسائل دیگر آن پرداخته می‌شود و در صورت سالم بودن متن حدیث از هر گونه نقص و کاستی و تعارض و تزاحم، مورد عمل قرار گیرد. این شیوه، شیوه‌ای است عاقلانه که براساس برهان و تعقل استوار است، اما در کنار این شیوه حسنه دو مسلک افراطی و تفریطی نیز وجود دارد:

یکی مسلک نعمان بن ثابت ابوحنیفه که در مقام استنباط هرگز بر احادیث اعتماد نکرده است مگر بر هفده حدیث و در بقیه موارد به رأی و منابع ظنی (از قبیل قیاس و استحسان) اعتماد نموده است. و دیگری مسلک اخباریان که در مقام استنباط احکام به هر حدیثی هر چند ضعیف تکیه نموده‌اند و عقل و اندیشه و تحقیق را از اعتبار ساقط دانسته‌اند! تناقض این دو مسلک و افراط و تفریط آنها واضح و روشن است.

آیا اخباریگری دارای سابقه تاریخی است؟

علامه محمد امین استرآبادی، همواره سعی دارد که شیوه ابداعی خود را به پیشینیان از فقهای شیعه نسبت دهد و برای آن ریشه‌های تاریخی در عصر غیبت صغرا و عصر امامان^(۴) جستجو کند و از این طریق بسنیا نه‌ای ابداعی مرام خود را استحکام بخشد، و اثبات کند که اخباریگری چیز تازه و نوظهوری نیست، بلکه ادامه راه اصحاب ائمه هدی^(۴) است.

او می‌گوید جهت‌گیری اخباری، جهت‌گیری جاری بین فقهای زمان غیبت صغرا و اوایل غیبت کبرا است و سپس نام فقهای آن دوران را ذکر می‌کند، چون عالم بزرگ علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۲۸/۹) و شیخ

معصومین (ع) نیاز چندانی به کاوشهای شخصی فقها احساس نمی‌شده و در اعصار نزدیک به عصر ائمه (ع) این نیاز شدت نداشته است. و اگر فقهای امامیه در این اعصار به کاوشهای اجتهادی نپرداخته‌اند به آن علت نبوده است که اجتهاد را باطل و نامشروع می‌پنداشتند و شیوه اخباریگری استرآبادی را قبول داشتند، بلکه به دلیل بی‌نیازی از اجتهاد بوده است و بس. و بدین جهت است که می‌بینیم، آنان به هنگام بیان احکام، به ذکر اصل حدیث اکتفا می‌کرده‌اند.

زیرا متن حدیث پاسخگوی رخدادها و موضوعات نوین آن روزگار بوده است. و مسائل مستحدث فراوان و متغیر و متنوع نبوده است. و این سبب نخواهد شد کسی این فقهارا اخباری به معنای اصطلاحی آن بشناسد.

و اما اینکه آنان در مقام بیان فتوی متن حدیث و عین عبارت و الفاظ آن را ذکر می‌کردند بدین جهت بود که در آن روزگار بیان فقه و احکام به این کیفیت معمول و متداول بوده است و از این رو است که شهید در کتاب گرانمایه و ارزشمندش «ذکری الشیعه» می‌گوید: علمای ما فتاوی علی بن بابویه پدر شیخ صدوق را در مواردی که دسترسی به خبر نداشتند به منزله حدیث دانسته و با آن معامله حدیث می‌نمودند.

ما در ضمن بررسی‌های خود در باره کیفیت بیان فقه و احکام الهی در مراحل و ادوار گوناگون، به این نتیجه دست یافته‌ایم که بیان فقه و احکام شریعت، مراحل ششگانه‌ای را پیموده و در هر مرحله و دوره‌ای، به شیوه خاص بیان می‌شده است که از نقل حدیث با ذکر سند شروع شده و با نقل حدیث بدون ذکر سند ادامه یافته و سپس متن حدیث نقل به معنای شده و... تا آنجا که خلاصه و نتیجه روایات در فروعات مختلف به صورت فتوای مجتهد بیان گردیده است و این سیری است که اجتهاد پیموده است. ما این مطلب را قبلاً (در شماره سوم همین نشریه) به تفصیل توضیح دادیم، و در تمام این مراحل، اصل مسائل فقهی بدون

شیعه رواج و مباحث فقهی را به علم اصول و قواعد اجتهادی پیوند دادند!!

تفاوت اخباریت پیشینیان با اخباریت استرآبادی

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) در کتاب ارزشمند خود مبسوط برخی از علمای سابق را نام برده است که دارای بعضی از خصوصیات اخباریگری بوده‌اند. و چندین مشخصه از قبیل: محدودیت دیدگاه، بسنده نمودن به اصول مسائل، دوری کردن از تفریع، انصراف از تطبیق- تطبیق عام بر مصداق خارجی آن- برای آنها یاد کرده است. و در مقابل، عالمان دیگری را نیز نام برده است که دارای بینش وسیع بوده و اصولی می‌اندیشیده‌اند و تفریعات و تطبیقات داشته‌اند.

از کلام شیخ طوسی چنین استفاده می‌شود که از همان ابتدا مسأله اخباریت مطرح بوده است ولی باید توجه داشت که اخباری سابق با اخباری لاحق، یعنی اخباری بودن کسانی چون (مرحوم شیخ کلینی و علی بن بابویه و شیخ صدوق و ابن قولویه قمی) با اخباریت ابداع شده توسط ملامحمد امین استرآبادی متفاوت بوده است. زیرا:

اولاً - آنان محدث بوده‌اند، نه اخباری و اگر نام آنها را نیز اخباری بگذاریم صرفاً از باب توجه آنان به نقل احادیث معصومین (ع) است نه از باب اینکه آنان منکر حجیت عقل بوده‌اند.

ثانیاً- برفرض که بگوئیم بزرگان یاد شده اخباری بوده‌اند، اخباری به معنای عام آن بوده‌اند، نه اخباری به معنای اصطلاحی و خاص که دارای مکتب و اصول معین هستند.

و ثالثاً- همانگونه که اشاره شد، مسأله اجتهاد و اباحت اصولی و ضرورت آن در عصر امامان و نیز در زمان غیبت صغرا چندان مطرح نبوده، زیرا با وجود

هیچ گونه تفاوتی بیان می‌شده و تنها تفاوت در کیفیت بیان آنها بوده است.

براین اساس اخباریت پیشینیان از فقهای امامیه، درجه و مرتبه و مرحله‌ای از مراحل سیر تکاملی اجتهاد در طول حرکت اجتهادی و تفکر اصولی است و مانند اخباریت استرآبادی در عرض اجتهاد قرار نداشته و متباین و متعارض با اجتهاد نبوده است. زیرا آنان منکر حجیت عقل و منکر اعتبار ظاهر کتاب نبوده‌اند.

گفتاری از اصولی بزرگ شیخ محمدتقی اصفهانی

برای توضیح و تبیین بیشتر آنچه گفته شد، مناسب است که فرازهایی از گفتار ارزشمند اصولی بزرگ، عالم فرزانه شیخ محمدتقی اصفهانی (م ۱۲۴۸) را که به صورت تعلیق بر کتاب معالم الاصول آورده شده، ذکر کنیم.

ایشان در همین زمینه به این مضمون می‌نویسد: ممکن است کسانی گمان برند که از دیر زمان همواره دو شیوه وجود داشته است: شیوه اخباری و شیوه اصولی! ولی واقعیت این نیست. زیرا اگر چه به ظاهر علمای سلف برخی به ذکر احادیث بسنده کرده و گروهی به کاوشهای اجتهادی می‌پرداخته‌اند، ولی باید دانست که راه و روش محدثان پیشین با راه و روش اخباریان متأخر یکی نبوده است و کاملاً باهم فرق داشته است.

آنچه در گذشته باعث پدید آمدن دو صنف در میان علمای اسلام شده که صنفی را محدث و اخباری نامیده و صنف دیگر را اصولی نام نهاده‌اند، در حقیقت بدین جهت بوده است که برخی از آنان دستشان در تفریع و تطبیق احکام بر موضوعات باز بوده است و قدرت و قوت نظر در قواعد کلی داشته‌اند. و از اینرو آنان را اصولی نامیده‌اند، مانند: عمانی (ابن ابی‌المعقل ابو محمد حسن بن علی، معاصر کلینی) و اسکافی

(ابوعلی محمد بن احمد کاتب معروف به ابن جنید) (م ۳۸۱) و شیخ مفید (ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید) (م ۴۱۳) و زعیم شیعه علم الهدی سید مرتضی (م ۴۳۶) و شیخ الطایفه (مجتهد گرانمایه محمد بن حسن طوسی) (م ۴۶۰) و جز اینها.

و برخی دیگر به ذکر حدیث اکتفا کرده و از مضمون روایات و موارد نص تجاوز نمی‌کرده‌اند و معمولاً از کسانی بوده‌اند که قدرت به تفریع و تطبیق نداشته‌اند. و بر اثر تعمق نداشتن در مباحث علمی، فروع غیر منصوص را مورد توجه و بررسی قرار نمی‌دادند و به همین جهت معروف به اخباری شده بودند.

اگر اهل تحقیق با بصیرت کاوش کنند، خواهند یافت که در دوران یاد شده فرقی میان اخباری و اصولی وجود نداشته است مگر در همین جهت که اخباری در پی تطبیق و تفریع نبوده و وجه بسا توان آنرا نداشته است، ولی اصولی بر اثر تعمق و توان و تسلط به مبانی اصیل فقهی به تطبیق و تفریع فروع تازه و باز گرداندن آنها به اصول پایه می‌پرداخته است.

با توجه به این واقعیت که در اعصار پیشین وظیفه علما گردآوری احادیث معصومین (ع) بوده است تا منابع روایتی برای آیندگان حفظ شود... الخ، تا دشمنان نتوانند در میان عناصر خاصه، روایات جعلی را وارد کنند و سره و ناسره را بهم بیامیزند و آنان به این وظیفه خود جامه عمل پوشانند و این خدمتی بود بس بزرگ که با هیچ امری قابل مقایسه نیست، زیرا اگر مجتهدان در ادوار بعد توانستند به تفریع فروع و گسترش زمینه‌های فقهی بپردازند، پیشرفت و تکامل خود را مرهون پیشینیانی هستند که منابع اصلی روایی را حفظ کرده و از خود به ارث گذاشته‌اند و اگر نبود این منابع اصیل و میراث گرانقدر، نوبت به اجتهاد مجتهدان نمی‌رسید.

بنابراین اگر محدثان در طریق جمع و نقل حدیث تلاش کرده‌اند، به حکم وظیفه خاص آنان بوده است

مسلك اخباریگری در شیعه متأثر از مرام ظاهریه در اهل سنت است.

ابن خلدون در مقدمه خود می‌نویسد: پس از آنکه رأی‌گرایی و قیاس در شناخت احکام حوادث واقع میان اهل سنت به وسیله ابوحنیفه (نعمان بن ثابت) آغاز شد* و شیوع پیدا کرد، گروهی از علمای جامعه اهل سنت با آن به مخالفت برخاستند و شیوه رأی‌گرایی و تمسک به قیاس را محکوم کردند. این گروه ظاهریه نامیده شدند و پیشوای آنان داود بن علی ظاهری اصفهانی و فرزندش محمد بوده‌اند. ابن حزم اندلسی صاحب کتاب المحلی نیز از محدثین معروف و از علمای ظاهریه می‌باشد... و حتی مالک بن انس اصبحی (پیشوای مذهب مالکی)، محمد بن ادریس شافعی (پیشوای مذهب شافعی) و احمد بن حنبل شیبانی (پیشوای مذهب حنبلی) که قبل از ظاهریه می‌زیستند همانند ظاهریه به ظاهر اخبار و روایات عمل می‌کردند، بخصوص احمد بن حنبل شیبانی که از قیاس و رأی‌گرایی به شدت پرهیز می‌کرد و تنها توجه او به حدیث و روایت بود تا حدی که محمد بن جریر طبری پیشوای مذهب جریری* در کتاب اختلاف الفقهاء، احمد بن حنبل را از جمله فقهاء بشمار نیاورده است.

کلام صاحب روضات الجنات

علامه متبوع و خبیر، محمد باقر خوانساری اصفهانی صاحب روضات الجنات از عالم بزرگ شمس‌الدین اصفهانی شارح کتاب طووال نقل کرده است که:

* نعمان بن ثابت، ابداع کننده قیاس نبود، بلکه قبیل از او قیاس وجود داشت، ولی ابوحنیفه در ترویج و گسترش آن مؤثر بود (توضیح بیشتر در بحث سیر تاریخی قیاس در منبع پنجم از منابع اجتهاد خواهد آمد).

مذهب جریری از مذاهب اهل تسنن است که با گذشت زمان به بونه فراموشی سپرده شده است. و اکنون پیروی ندارد.

و شرایط زمان چنان اقتضا داشته و وظیفه‌ای جز این نداشته‌اند و نمی‌توان کار آنان را حمل بر اخباریگری مسلک اخباریان متأخر کرد. چرا که روح بزرگ آنان از آنچه ملامحمد امین استرآبادی و میرزا محمد اخباری نیشابوری و شیخ عبدالله سماهیجی بحرانی گفته بی‌خبر و متبری بوده است.

محدثان بزرگ شیعه همواره مورد احترام مجتهدان و فقهاء بوده و هستند و خواهند بود.

ابن ابی جمهور احسائی

از فقهاء و محدثان اعصار اولیه که بگذریم در طول هزار سال اندیشمندی را نمی‌یابیم که به راه و شیوه اخباریان مشی کرده باشد مگر ابن ابی جمهور احسائی را که معاصر محقق ثانی (نورالدین علی بن عبد العالی کرکی) (م ۹۴۰ هـ) مؤلف کتاب جامع المقاصد (در شرح قواعد علامه حلی) بوده است.

ابن ابی جمهور احسائی در تألیف خود، از آن جمله عوالی اللیالی، به سمت مسلک اخباری رفته است و بعید نیست که اندیشه و تفکر او یکی از عوامل و زمینه‌های پیدایش اخباریگری به معنای خاص آن باشد. کما اینکه از نامه علامه مجلسی در پاسخ نامه ملا خلیل قزوینی چنین استفاده می‌شود که آوازه اخباریگری از زمان ملا محمد امین استرآبادی بلند شد. و گرنه قبل از او این جریان به صورت نهان و غیر علنی مطرح بوده است. چرا که ملا محمد امین استرآبادی از شاگردان میرزا محمد استرآبادی (م/ ۱۰۲۸) صاحب رجال کبیر «منهج المقال» بوده است که او نیز مشی اخباری داشته و بنا به اظهار ملا محمد امین استرآبادی، استاد او در اخباری شدنش تأثیر داشته و همو دستور نوشتن کتاب فوائد المدینه را به ملامحمد امین داده است.

رابطه مسلک اخباریگری با مرام ظاهریه

برخی از دانشمندان بر این عقیده هستند که

«حشویه گروهی از اهل سنت می‌باشند که معتقدند، دین و احکام شریعت را باید فقط از کتاب و سنت تلقی کرد.»

سپس صاحب روضات الجنات می‌افزاید که: «آنچه به حشویه نسبت داده شده است، مانند گفتار اخباریان از علمای شیعه است، بنابراین حشویه و ظاهریه و اخباری سه مسلک هستند که در یک وادی قدم می‌نهند.»

تفاوت هجوم اخباریگری با حرکت ظاهریه علیه اجتهاد

پس از بیان وجوه شباهت مسلک اخباریگری با مرام ظاهریه شایسته است که به بعد دیگر قضیه نیز توجه شود. و آن اینکه اخباریان و ظاهریه هر دو به ظاهر علیه اجتهاد قیام کردند، ولی باید توجه کرد که قیام ظاهریه علیه رأی‌گرایی و قیاس و استحسان ابوحنیفه‌ای بود. اما قیام اخباریان علیه مجتهدانی بود که اجتهادشان بر چهار محور اصیل کتاب، سنت، عقل و اجماع استوار بود.

گویا اخباریان فرقی میان آن دو نمی‌گذارند و عمل برطبق کتاب، سنت، عقل و اجماع را همانند عمل برطبق منابع ظنی- قیاس و استحسان- تلقی می‌کردند، درحالی که هرگز چنین نیست. چرا که فقها و مجتهدان شیعه که کتاب، سنت، عقل و اجماع را محور حرکت اجتهادی خود قرار داده‌اند از قیاس و استحسان و رجوع به منابع ظنی غیرمعتبر به شدت پرهیز داشته و دارند.

اخباریان میان‌رو و معتدل

در ما بین کسانی که شیوه علامه استرآبادی را پسندیده و به اخباریگری گرایش پیدا کرده‌اند، فقهای بزرگی را می‌توان یافت که درعین اخباری‌بودن دارای

اعتدال و میان‌روی هستند و از شدت و ستیزه‌جویی اخباریان برحذرند. مانند:

* فقیه کم‌نظیر شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ یا ۱۱۸۸) صاحب کتاب الحدائق الناضرة.

* علامه بزرگوار سید نعمت‌الله جزایری شوشتری (۱۰۵۰-۱۱۱۲) نویسنده انوار نعمانیه.

* عالم جلیل‌القدر، فقیه بزرگوار، ملامحسن فیض‌کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱) صاحب کتاب وافی.

* علامه ملامحمد طاهری قمی (م ۱۰۹۸) صاحب کتاب تحفه‌الاخيار در رد صوفیه.

* ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) صاحب شرح اصول کافی.

* ملارضی قزوینی (م ۱۰۹۸).

* محدث جلیل شیخ محمد حرعاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) صاحب کتاب وسائل الشیعه. و...

این بزرگان اگر چه اسلوب و شیوه محدث استرآبادی را پیروی نموده‌اند، ولی دارای تندروی‌های او نبودند. بخصوص فقیه بزرگوار شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرين می‌گوید: «ملامحمدامین استرآبادی کسی است که باب‌طعن و بدگویی را نسبت به اهل اجتهاد باز کرد. و فرقه ناجیه را به دو دسته اخباری و مجتهد تقسیم کرد. و در کتاب فوائدالمدینه مجتهدان را به شکلی زنده و ناصحیح مورد سرزنش قرار داد. و این کار او شایسته نبود و مفساد بزرگی را می‌توانست به دنبال داشته باشد. که آثار منفی آنرا ما در کتاب الدرّة‌النجفیه و حدائق توضیح داده‌ایم.»

ایشان در کتاب حدائق می‌گوید: «محمدامین

استرآبادی نخستین کسی است که اخباریگری را

بعنوان یک مذهب طرح نمود. و میان صفوف علمای

اسلام جدایی افکند. و تندروی‌ها آغاز نشد مگر از

جانب صاحب فوائدالمدینه- سامحاله‌الله برحمته- زیرا

که او تندروی کرده و نسبت به کسانی که شیوه او را

نمی‌پسندیدند تعصب و ورزید، تعصبی که از شخصی چون او سزاوار نبود!»

صاحب حدائق در بعد اخلاقی و تقوایی نیز استثنایی و نمونه بود. و با اینکه استاد کل، وحید بهبهانی سخت با او مبارزه می‌کرد و حتی رفتن به نماز جماعت او را منع کرده بود، ولی صاحب حدائق می‌گفت شرکت جستن در نماز جماعت آقای وحید بهبهانی بی اشکال است و حتی معروف است که ایشان وصیت کرده بود که پس از مرگش آقای وحید بهبهانی برایشان نماز گزارد.

در هر حال مرحوم شیخ یوسف بحرانی اگر چه از علمای اخباری بشمار می‌آید، اما با در نظر گرفتن موضع‌گیریهای او دربارهٔ مجتهدان و با مراجعه به کتاب ارزشمندش حدائق و مشاهدهٔ ویژگی‌ها و اسلوب و ترتیب و مدخل و مخرج بحث و قدرت استدلال وی، تمایز او با دیگر اخباریان ظاهر می‌گردد. و از این رو است که می‌بینیم کتاب او سبب شگفتی علمای فقه و اصول شد و مطالب او مورد توجه خاص اهل تحقیق و تدریس قرار گرفت.

مرحوم علامه مامقانی در «رجال» خود به همین مطلب تصریح کرده است و گوید: استاد کل، وحید بهبهانی نماز خواندن با صاحب حدائق را باطل شمرده بود و لسی صاحب حدائق در همان شرایط نماز خواندن با استاد کل را صحیح می‌دانست. و زمانی که به صاحب حدائق گفته شد چگونه شما اقتدا به وحید بهبهانی را صحیح می‌دانید، با اینکه ایشان اقتدای به شما را صحیح ندانسته است! صاحب حدائق در پاسخ می‌گوید: ایشان به وظیفه شرعی خود عمل کرده و من نیز به وظیفه شرعی خود عمل می‌کنم.

شخصیت فکری و اخلاقی صاحب حدائق

یکی دیگر از علمای اخباری که دارای اعتدال بوده و راهی را میان شیوهٔ اخباری و اصولی می‌پیمود صاحب حدائق است.

صاحب حدائق، خود تصریح کرده بود که شیوهٔ او همانند شیوهٔ مرحوم مجلسی است و مرحوم مجلسی اگر چه معروف به اخباری بود ولی رساله‌های عملیهٔ گوناگونی داشت که نشان می‌دهد او دارای جمود اخباری‌گری نبوده است. (توضیح این مطلب در شمارهٔ سوم همین نشریه آمده است).

در مقاله آینده علل و اسباب پیروزی اندیشه اجتهاد بر اندیشه اخباری‌گری را می‌خوانید که مقاله هفتم از پیشگفتارهای منابع اجتهاد به حساب می‌آید.

